



منابع و مآخذ امثال و حکم

(۱)

«حکیمباشی را دراز کنید»

این مثل از نظر معنی و مفهوم استعاره‌ای با ضرب‌المثل معروف «کنسه کرد در بلخ آهنگری» مرادف و مورد استفاده و استعمال آن هنگامی است که قادر زورمندی مرتکب جرم شود ولی ضعیف ناتوانی را مورد مؤاخذه قرار دهند و از او دیت جرم بستانند. اساس ریشه تاریخی آن :

کریمخان زند سرسلسله دودمان زندیه مردی تنومند و قویهیکل بود «شبهها مجلس عیش می‌آراست و شراب می‌خورد و اندک می‌خواید» همین افسراط نرشرایخواری و شب‌بیداریها آنهم درسین کهولت موجب میشد که غالباً اعتدال مزاج را از دست دهد و ضعیف و بیماری بر او مستولی شود. از قضا روزی بیمار شد و پزشک مخصوص را که لقب حکیمباشی داشت بر بالینش حاضر کردند. حکیمباشی چون حال پادشاه زندیه را دید بیماری را ناشی از امتلاهی معده تشخیص داد و بر طبق معمول و امکانات عصر و زمان برای مریض تنقیه یا حقیقه تجویز کرد که وسیله‌ای برای پاکیزه کردن ولینت مزاج بود و در ادوار گذشته علی‌الاکثر درباره اطفال پر خور و شکمباره بکار میرفت بخصوص آنان که غذاها و تنقلات ناجسور می‌خوردند.

آقای مهدی پرتوی آملی از فرهنگیان صاحب‌نظر و محقق

اسباب کار آلتی بشکل قیف است بادنباله درازونوکی کج که بدانوسيله مایعات و داروهای آیکی را ازباین داخل امعاء واحشاء میکنند تا روده‌ها پاک شود و بیوست مزاج و هرگونه احتلای معده مرتفع گردد . بزرگسالانی که دچار بیماریهای داخلی و بیوست و امتحالی معده میشوند بیشتر بافلوس وانواع جوشنده خود را معالجه میکردند و حقنند را بهرجهت و وسیلی که تصور شود خوش نداشتند و آنرا بعضاً نوعی تحقیر و تخفیف تلقی میکردند از یعقوب لیث نقل میکنند که در بیماری قولنج و قتیکه اطباء توصیه کرده‌اند باید حقنه کند بقول صاحب روضة الصفا جوابداد : «مرگ برهن آسانتر از احتقان است» و یا بگفته دکتر باستانی پاریزی پاسخ داد: **مرد هیچوقت فلان جای خود را بمرده دیگر نشان نمیدهد!** وکیل الرعایا ، آن خان لر و متعصب که بهمین جهات و ملاحظات ، حقنه و شیاف و اینگونه اعمالجات را بزعم خویش در شان مردان سپاهی بویژه پادشاهان و سرداران نمیدانست بشدت بر آشفت و باخشونت پرسید : **کی باید حقنه شود؟ طبیب ترسید بگوید شما . گفت باید هر حقنه کنند تا خوب شوید!!** کریمخان زند بقدری عصبانی بود که بدون مطالعه و شاید بمنظور تنبیه و مجازات و اسائه ادبی که شده است دستور داد **حکیمباشی را دراز و حقنه کردند!!** از قضای روزگار وکیل الرعایا خوب شد و بحقنه احتیاج پیدا نکرد زیرا مرض چندان حادث و شوار نبود و بچشمی همان جوش و خروش و حرارت و گرمی ناشی از ناراحتی اعصاب موجب دفع مرض و بیماری شده باشد . در هر صورت این اقدام و تدبیر خان زند را بفال نیک! گرفتند و از آن بعد هر وقت کریمخان بیمار میشد طبیب نگو نبخت مجبور بود حقنه گردد . و یا باصطلاح معروف «حکیمباشی را دراز میکردند» و این عبارت ضرب المثل شد . این رباعی را که ناظم آن شناخته نشده بالمناصبه نقل میکنند :

ای آنکه گرفته‌ای لقب را ، سالک شش دانگ جحیم را بحکمت مالک .

کرمان دگر حکیمباشی باشی ! انت الباقی وکل شیئی هالک !

در خاتمه بیمناسبت نمیدانند این حکایت مربوط بگرفتاریهای حکیمباشیهای عصر قاجاریه زانیز از کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیک» در واقع «شرح اقامت در اردبیل» برای مزید اطلاع و انبساط خاطر نقل کند :

«... احمد افندی نقل مینمود که روزی در طهران يك میر پنج ناخوش شد . شبانگاه فراشی را پی یکی از اطباء مشهور شهر فرستاد ، بودند که آمده‌خان را معالجه کند . طبیب بیچاره شب از بستر گرم برخاسته نزد خان مریض میآید . پس از معاینه ناخوش و ترتیب دوا بیرون میشود که بخانه اش برگردد . فراش جناب خان میر پنج بگریبانش میاویزد که قوللق^۵ مرابده . طبیب میگوید : آقا جان ، من در این دل شب از خانه خود برخاسته تا اینجا آمدم و آفتاب را معالجه کردم و چیزی بعنوان حق القدم بمن ندادند که منم بتو چیزی دهم

فراش میگوید : افسانه مگو . من نوکر پدرت نیستم . باید قولی مرا بدی . طیب ناچار برگشته به خان عرض میکند که : جناب میر پنج . فراش از من خدمتانه میخواهد . من خود که چیزی از شما نکر فتم . میر پنج میگوید :

حکیمباشی : این پدر سوخته ها فراشند . برو کم و زیاد چیزی بده . راضی کن !

(۲)

«هالوگیر آوردن»

این مثل در مورد افراد زودباور و ساده لوح بکار میرود و از آن معانی و مفاهیم (احسن) و (نفهم) استنباط میکنند . مثلاً گفته میشود (فلانی را هالو گیر آوردم) یا اینکه (خیال میکنی هالوگیر آوردی که میخواهی بنجل آب کنی؟) . اما ریشه تاریخی آن :

لرستان ناحیتی است در مغرب ایران که از شمال بکرمانشاهان و از مشرق بکوههای بروجرد و ملایر و از جنوب به استان خوزستان و از مغرب بکشور عراق محدود است . لرستان بدو قسمت پشتکوه و پیشکوه تقسیم میشود و رود سیمره آن دور از یکدیگر جدا میکند . این منطقه دارای رشتههای جبال مرتفعی است که کاملاً متوازی یکدیگر که درههای عمیقی در میان آنها واقع شده است . لرستان بعلت وجود قتل مرتفع که تا پنجهزار گز ارتفاع دارد و درههای وسیع مسطح که ارتفاعشان از یک هزار و دوست تا دو هزار گز است و وجود جنگلها و مراتع سرسبز مستانی دارای آب و هوای متغیر و قراء و قصباتی دور و ستاین از یکدیگر است . ساکنان این استان بعلت وجود جادههای صعب و دشوار (البته در زمانهای گذشته) غالباً از شهر و شهر نشینان و رسوم و آداب شهری بکلی بدور بوده اند . سکونت در کوهستان بالوار آرامش خاطر بخشیده بود بقسمیکه از صفای جنگلها و مناظر و سرایای دل انگیز چمنزارها و درههای سرسبز ، دارای صفای باطن و صافی ضمیر شده بودند . از آنجائیکه کمتر بشهر میآمدند و یا اصولاً شهرهای بزرگ را ندیده بودند لذا دلبری روشن و روحی آرام داشتند و از مکر و فریب و ریا و سالی و تملق و مدهنه که در بلاد و سواد اعظم بازار و خریدار دارد منزله و مبری بودند . بهمین جهت و ملاحظات گهگاه که بشهر میآمدند بدیروی از روشنی ضمیر و جان پاکشان هر چه میدیدند باور میداشتند و هر چه میشنیدند بر صحت و حقیقت حمل میکردند چه زود باوری که ناشی از بی آلاشی است و ساده لوحی که از روشنی و شفافی لوح ضمیر حکایت میکند سرشت و ضمیر مایه دل و جان الوار را تشکیل میدهد و بهمین جهت نمیتوانستند قبول کنند که آدمی در کسوت اشرف مخلوقات و اعقل موجودات ممکن است دروغ بگوید و یا در مقام فریب هموعان بر آید . ساده لوح بودند و زود باور و در پرتو این دو خصیصه شریف ذاتی همه را شریف و صدیق و راستگومی پنداشتند . بیخبر از آنکه بزعم عقیده شهریان و شهر نشینان «بعضاً» از دوواژه زود باوری و ساده لوحی معانسی و مفاهیم

حماقت و نفهمی و بی شعوری استنباط میشود یعنی احق کسی است که زودباور باشد و نفهم و بی شعور . اکنون ببینیم (هالو) چیست و چرا افراد زودباور را باین نام میخوانند تا آنجا که بصورت ضرب المثل درآمده است .

هالو محرف خالو یعنی دائی است که لرها و بختیارها تلفظ میکنند زیرا مخرج (خ) ندارند و بهمین قیاس خدا را هدا و خرما را حرما میگویند .^۶ همانطوریکه در میان شیرازیها واژه کاکو برسبیل احترام بجای آقا بیکدیگر گفته میشود . لرها و بختیارها کلمه هالورا نسبت ببزرگترها بکار میبرند و از آن بمنظور اظهار ادب و ادای احترام استفاده و اصطلاح میکنند مثلاً موقعیکه میخواهند بگویند : ای آقا میگویند : هی هالو .

درابتدای مقاله گفته آمد که در قرون و اعصار گذشته سکنه لرستان بعلت دشواری جاده ها باشهرنشینان ارتباطی نداشتند و عبادات و آداب شهریان واقف نبودند . فقط عده ای قلیل طبقه متمکن و مستطیع یا بقول لرها طبقه هالو بودند که گهگاه بمنظور تجارت و مبادله کالا بشهرهای بزرگ میرفتند و شهریان و بخصوص کسبه و بازاری از سادگی و زود باوری آنان سوء استفاده میکردند و هر طور دلشان میخواست در خرید و فروش اشیاء و اجناس بالوا ر ساده دل و روشن ضمیر عمل میکردند . در پایان معامله و تیکه از آن کسب متعددی یا بازاری بی انصاف راجع با استفاده سرشار و سود کلانش میپرسیدند باپوزخند تمسخر آمیزی جواب میداد : امروز هالو گیر آوردم یعنی لر صادق زودباوری را بتور زدم و هر چه کالای پس افتاده بنجل داشتم آب کردم !!

آری : ضرب المثل بالا از لرستان و بختیاری ریشه گرفت و شهرنشینان بقبول علامه دهخدا (بتحقیق همه لران را در خواندن و آواز کردن هالو خطاب میکنند) ولسی امروز سطح فرهنگ و دانش در منطقه لرستان و بختیاری بجائی رسیده است که نه تنها خود هالو نمیشوند بلکه طهرانی و اصفهانی را ممکن است چون «هلو» قورت بدهند . !

اکنونکه ریشه تاریخی ضرب المثل بالا دانسته شد بیمناسبت نمیداند چند حکایت از سادگی و جوانمردی و عزت نفس لرها در زمان کریم لره که همان کریمخان زند باشد بعنوان حسن ختام گفته آید :

۱ - کریمخان هنگامیکه از مشاغل سلطنتی فراغت یافته از حال و وضع افراد مردم استخبر کردی . نقل است روزی از لری از ایل زند پرسید : ماهی چند بار بگرما به میروی؟ بیچاره که هرگز نام گرما به نشنیده بود پرسید گرما به چه چیز است ؟ خان فرمود جائی است که مردم برای دفع کثافت بدن در آنجا در آب میروند تا خود را شستشو داده باشند . لرا زخان

پرسید: شما هر چند گاه بگرما به میروید؟ خان گفت: ماهی یکبار. لبر بخندید و گفت: معلوم میشود جناب خان مرغابی است و گرنه آدمی اینهمه در آب نمیرود! کریمخان پرسید: پس شما هر چند گاه خود را شستشو میدهید؟ گفت: دوبار، یکبار که بجهان میآئیم و یکبار که از جهان میرویم!

۲ - کریمخان در آن موقع که کریم لره میخواندندش دوستی داشت که بعدها در راه موفقیت و پیروزی کریمخان شمشیرها زده جانفشانیها کرده بود. کریمخان وقتی که در شیراز به سلطنت رسید او را نزد خویش خواند و هر چه اصرار و خواهش میکرد که از او چیزی بخواهد لره پاك نهاد نيك سیرت اظهار بی نیازی میکرد و حاضر نبود مقام شامخ دوستی و صمیمیت را بمال و منال دنیا بفروشد ولی همیشه نزد کریمخان بهمان روال و رویه ایلی پایش را دراز میکرد و قلیان میکشید. قضا را، روزی یکی از سفیران کشورهای همسایه با تشریفات مخصوص بحضور کریمخان و کیل الرعا یا باریافت. آن دوست لره هم وارد شد و بر طبق معمول بر بالشی تکیه داد و پایش را دراز کرد. کریمخان با وجودیکه خیلی ناراحت شده بود در آن موقع چیزی نگفت ولی در خلوت از دوستش گله کرد که چرا در تشریفات رسمی پایش را جمع نکرد؟ دوست لره جواب داد: خان! آن موقع که میخواستی چیزی بمن بدهی دستم را دراز نکردم تا بتوانم همیشه پایم را دراز کنم... این بگفت و از دربار خارج شد و با وجود اصرار و اعتذار کریمخان زنده شیراز باز نگشت.

۱ - لغت نامه دهخدا تحت عنوان وکیل

۲ - گمان میرود این حکیمباشی همان میرزا نصیرالمله طیب مخصوص کریمخان و خاندان

زند باشد. تاریخ زندیه تألیف دکتر هادی هدایتی صفحه ۲۱۲

۳ - ریاض الحکایات صفحه ۱۱۶

۴ - گنجینه لطایف صفحه ۲۹۶

۵ - قوللق واژه ایست ترکی بمعنای اجرت خدمت و پول جای که بمأمور دیوان میدادند.

۶ - فرهنگ عوام. واژه «هالو».

۷ - تاریخ نیکارستان. صفحه ۴۳۱.